

شعار درست کدام است؟

رامین کامران

موقعیت امروز ما، از یک جهت - جهتی بسیار مهم - به جنبش سبز شبیه است: هنوز در مرحله تعیین درست شعار مبارزه هستیم. یکی از دلایل شکست آن جنبش، در کنار نبود استراتژی و حضور رهبران عوضی، همین پیدا نکردن شعار مناسب بود که میبایست هدف و هویت مبارزه را معین میکرد. چنین کاری قاعدتاً بر عهد رهبری است و چون رهبران تسخیری آنهایی بودند که میدانیم، شعار هم از حد رأی من کو، فراتر نرفت...



امروز موقعیت فرق میکند و اصلاح طلبان از میدان بیرون رانده شده اند. مزاحمت رسانه ای که باندشان ایجاد میکند، نباید مانع دیدن موقعیت واقعی آنها بشود. خواستهای صنفی هم که در انتخاب شعار اعوجاج ایجاد میکرد، بالاخره و چنانکه باید، در سایه خواست سیاسی اصلی که براندازی است، قرار گرفته. پس باید دید که شعار درست چیست. مسئله حیاتیست و تعارف و سهل انگاری هم برنمیدارد.

حضور در خیابان، به خودی خود معنایی ندارد، باید خواستی را بیان کرد. شعار دادن در تظاهرات، به قصد ابراز سلیقه فردی و خلاصه انتخاب دلخواهی انجام نمیشود. شعارهای متعدد، یعنی پراکندگی جمع. همینکه افراد در خیابان در کنار هم راه بروند و شعار بدهند، معنای وحدت آنها را نمیدهد. وحدت سیاسی، فیزیکی نیست، فکری است و در شعار باز میتابد. شعار واحد بین تجمعاتی که در چندین شهر تظاهرات میکنند، وحدت میافریند. شعارهای متنوع، جمعیت واحد چند میلیون نفری را هم از هم جدا نگاه میدارد. شعار، هویت سیاسی شما را معین میکند. معلوم کنید که چه نمیخواهید و چه میخواهید - هر دو. وقتی اینها روشن باشد، نباید در به حاشیه راندن شعارهای نفاق افکن، تردید کرد.

از یک طرف مجاهدین هستند که به حساب نمیایند و فقط های و هو میکنند. پس راجع به آنها صحبت نمیکنم. میمانند پهلوی طلبان و جمهوری خواهان.

تکلیف گروه اول از بابت شعار روشن است. اگر از مردم بخواهند طالب بازگشت مشروطیت بشوند، میدانند که کسی دنبالش نخواهد آمد.

داستان رضا شاه روح شاد هم که اینبار لااقل شنیده نشده. پس سخنی جز خواستاری سرنگونی به هر شکل و قیمت ندارند که به کسی عرضه کنند. همین وجه منفی کار است، به کلی ترین صورت آن. اینکه دائم اینجا و آنجا دعوت بشوند و حرفی بزنند، بی برگی شان را نمپوشاند که هیچ، بیشتر هم آشکارش میکند. از دید اینها، کار قرار است با دخالت خارجی سامان بگیرد و برای همین است که غیر از یک شعار منفی و کلی، حرفی برای زدن ندارند.

میمانند جمهوری خواهان که در جمع و با وجود سر و صدای بقیه، اساساً بیشترین بخت را برای پیشبرد کار دارند. در اینجا شعار جمهوری خالی کافی نیست، چون فقط قالب حکومت آینده را روشن میکند، معلوم میکند که با سلطنت مخالفند - همین. بعد نوبت جمهوری ایرانی است که در پایان جنبش سبز و از دل مردم زاده شد و شعار بسیار خوبیست، زیرا موضعگیریش در برابر جمهوری اسلامی بسیار روشن و بی ابهام است. ولی اینجا هم با همان مشکل نامعین بودن محتوای این جمهوری مواجهیم. این نقطه ضعف، بردش را کم میکند و از ضربش میکاهد.

جمهوری دمکراتیک و لائیک که شعار جبهه جمهوری دوم است، تنها شعاری است که هم از بابت پس زدن گزینه های نامطلوب، دقیق است و هم از جهت معین کردن محتوای جمهوری آینده. بخش برنده و اصلی این شعار، همان لائیسیتته است. این است که باید بر شعار های پراکنده غلبه کند و از دل آنها وحدت بیرون بکشد.

تا درست ندانید که به کجا میخواهید بروید و این مقصود را به روشنی بیان نکنید، ده انقلاب دیگر هم بکنید، کار به جایی نخواهد رسید. انسجام فکر و وحدت شعار، قدم اول پیروزی است.

۹ دسامبر ۲۰۱۹، ۱۸ آذر ۱۳۹۸

برگرفته از سایت (iranliberal.com)

اعتراضی به وسعت ایران

حسن بهگر

اعتراض ایرانیان به تنگ آمده از گرانی و فقر همچون زلزله ای کشور را تکان داد و پاسخ حکومت به مردم گرسنه گلوله و زندان بود. تصویر مختصری که به دست ما رسیده از این قرار است.



جنبش اعتراض به افزایش بهای بنزین که در 25 آبان آغاز شد با تأیید و تأکید خامنه ای خیلی زود فراگیر و سراسری شد. من نام 60 شهر را که در اعتراض بسر می بردند از شبکه های اجتماعی گردآوری کرده ام که عبارتند از :

تهران، قم، شهرک اندیشه، ملارد، گوهردشت، فردیس، اسلام شهر، شهرک قدس (قلعه حسن خان سابق)، چهاردانگه، هشتگرد، شهریار، رباط کریم، اسلامشهر، گرگان، اصفهان، شاهین شهر، نجف آباد، ارومیه، یزدانشهر، اهواز، گچساران، امیدیه، آبادان، خرمشهر، لرستان، ماهشهر، دزفول، شوشتر، بهبهان، بوشهر، شیراز، زاهدان، شهرک صدر، کازرون، یاسوج، کرمانشاه، جوانرود، فولادشهر، مریوان، سنندج، بوکان، سقز، ایلام، شیراز، گرمسار، تبریز، سقز، چابهار، رشت، اهر، یزد، سرپل ذهاب، بوشهر، رودهن، دماوند، جم، بابل، فسا، کنگان و..

رژیم اینترنت را قطع کرد تا بتواند در سکوت کامل و بی خبری به کشتار مخالفان پردازد. اکنون که اینترنت نسبتاً در برخی مناطق برگشته و فیلم هایی جسته و گریخته به خارج درز می کند سببیت و شدت وحشیگری در این سرکوب ها را می شود دید، تا آنجا که برخی سخن از حمام خون می گویند. عفو بین المللی تعداد کشته شدگان را 143 نفر برآورد کرد ولی تأکید کرده که تعداد باید به مراتب بیش از این باشد و خبرهایی کم و بیش موثق بیش از 500 نفر را تأیید می کند.

حکومت کوشش کرد گرسنگان غارت شده ی این کشور ثروتمند را خرابکار

قلمداد کند ولی فیلم هایی که در شبکه ها تکثیر شد حاکی از دست داشتن عوامل حکومتی در آتش زدن و تخریب اموال عمومی نیز بود. اکثر اعتراض کنندگان زیر 25 سال دارند و هیچ آمیدی به آینده ندارند و از حاشیه ی شهرها هستند. کارگزاران رژیم تأیید کردند که مردم دستگیرشده اغلب بیکار و فقیر و جوان هستند. رژیمی که با یاری حاشیه نشینان به قدرت رسید خود به چنان فاصله ی طبقاتی دامن زده که گرسنگانی از تمامی ایران را به خیزش واداشته است. تعداد بازداشت شدگان به قدری است که زندان های موجود جوابگو نیست، زندان فشافویه یک نمونه از آنست. از ناچاری محل مدارس را هم به عاریه گرفته اند.

شعارهای داده شده از ارتقای خواست تظاهرکنندگان از مسأله معیشتی به سیاسی حکایت می کند. «مرگ بر دیکتاتور، مرگ برخامنه ای، کل نظام ولایتش باطله، پول نفت گم شده خرج فلسطین شده، اهوازی با غیرت ماشینتو خاموش کن، توپ، تانک فشفشه، آخوند باید گم بشه.»

در بین شعارها من شعاری در تأیید رضاپهلوی ندیده و نشنیدم. داده شدن شعار رضاشاه روح شاد را فقط در مشهد شاهد بودیم. جایی که رضاشاه به اعتراض ملایان با گلوله و توپ پاسخ داد و تعداد زیادی از آنها را کشت. نخستین بار در دی ماه دو سال پیش در قم شهر دیگر مذهبی این شعار داده شد که به تصور من بسیار معنادار است و ابداً برای پاسداری از خانواده پهلوی گفته نمی شود بلکه در تقابل با ملایان است و تلویحاً پس رانده شدنشان را در دوان پهلوی اول به رخ ملایان می کشند بویژه آنکه همزمان مرگ بر دیکتاتور هم گفته می شود.

آنچه مسلم است مرگ رژیم جمهوری اسلامی نزدیک است و آمیدی که حکومت به اروپا برای گشایش اقتصادی بسته بود نقش برآب شده و کشورهای دیگر حاضر به ریسک های شکستن تحریم ها نیستند. تظاهرات اخیر شکاف بین ملت و رژیم حاکم را به وضوح نشان داد که اختلاف فقط در اقتصاد نیست بلکه فراتر از آن در ساختار حکومت است. شعارها نشان داده که مردم این رژیم را نمی خواهند. رژیمی که پیرشده و کارنامه ای جز کشتار و زندانی و ویرانی نبوده است و محکوم به سرنگونی است.

اما باید بخاطر داشت این جنبش های اعتراضی هنوز بی سر است و سازماندهی نشده است و ره بجایی نخواهد برد. چاره کار در سیاسی

شدن مردم است تا خود را در گروه های سیاسی مورد علاقه خود سازماندهی کنند. در غیر این صورت اگر رژیم بیفتد امیدی برای روی کار آمدن یک حکومت دموکراتیک نخواهد بود. همواره به دنبال مسایلی مبهم دویده ایم و عواقب خوشخیالی خود را چشیده ایم، باید از این کار دست برداریم. باید بدانیم برای چه می جنگیم و چه می خواهیم. سلطنت پهلوی با اتکا به هیاهوی رسانه ای و حمایت غرب وعده های فریبنده می دهد و یک احتمال به شمار می رود اما هرگز از آن دموکراسی و آزادی بیرون نخواهد آمد. گروه های چپ توانی ندارند ولی گروه های قومی که از حمایت بیگانگان برخوردارند جان خواهند گرفت. اگر نتوانیم در یک شکل جبهه ای عینیت یابیم این بار هم باختیم چون با ادامه این سیاست آخوندها که ایران را به پرتگاه برده اند در هنگامه چنین اغتشاشات و هرج و مرجی اگر آمریکا و متحدان اسرایلی و سعودی آن وارد عمل شوند برای ایران سوریه ای دیگر را رقم خواهند زد.

چهارشنبه ۶ آذر ۱۳۹۸

حسن بهگر

برگرفته از سایت ایران-لیبرال

2019November 27, Wednesday

چلبی در خدمت است

رامین کامران

از اولی که این شورای گذار به راه افتاد، برای همه روشن بود که به چه قصد تأسیس شده و قرار است که در فضای سیاسی اپوزیسیون چه نقشی بازی کند. نقش «شورای ملی ایرانیان» را که به سیاق شورا های مشابه عراق و



سوریه تشکیل بشود و نقش همانها را هم بازی کند. به نمایندگی ملت ایران تظاهر کند، ولی عروسک سخنگوی آمریکا باشد که لب بزند تا صدایی که از دل لعبت باز درمیآید، به حساب ملت ایران گذاشته شود.

تمامی شاخصهای طرح نومحافظه کار که اولینش سر دادن ندای فدرالیسم است، دومی پیوند با وارث پهلوی است و سومی توجه مطلق به سیاست خارجی به رغم سیاست داخلی است، همه در این گروه جمع بود و از روز اول هم جمع بود. طبعاً همان اولی که خیلی زود لوشان داد و واکنش شدید مردم را برانگیخت، زمینشان زد و بلایی بر سرشان آورد که بر سر هیچ گروه سیاسی نیامده بود. نیامده فرستادشان لای دست پدر، یا شاید بهتر باشد بگویم عمو.

ولی ظاهراً، در عین نیمه جانی، امیدشان نمرده، چون اربابشان زنده است. شلوغیهای اخیر ایران که مردم جان به لب آمده را به خیابان کشانده و تا اینجا هم از آنها چندین قربانی گرفته، به آنها فرصت ابراز وجود داده. به هر صورت طرح آمریکا و متحدانش هم جز بالا بردن فشار اقتصادی برای شوراندن مردم و برانداختن حکومت نیست. پس طبیعی است که خدمتگزارانش این حرکت را تشویق کنند و به گسترش آن امید ببندند تا راه صعودشان به قدرت هموار شود. راهی که فقط دخالت خارجی میتواند باز کند.

برای همین هم هست که مدیر عامل و رئیس هیئت مدیره شورا ناگهان به میدان جهیده تا در میان شلوغی، به سازمان ملل و بخصوص شورای امنیت عریضه نگار شود که جلوی کشته شدن مردم را در ایران بگیرد! مقصود روشن است، تحریمها که به حداکثر رسیده، میماند، دخالت نظامی که راه اصلی مشروعیت بخشیدن بدان، حکم شورای امنیت است.

ولی مانعی در کار هست؛ اینکه تا وقتی اقتدار نظامی دولت اسلامی بر جا باشد، صحبت از جنگ نمیتوان کرد. نه اینکه آمریکا و متحدانش مایل به این کار نیستند، هستند و خیلی هم هستند، ولی امکانش را ندارند. اگر داشتند، همین درگیری هایی کوچکی که با جمهوری اسلامی داشته اند و در صدر آنها ساقط شدن پهپاد آمریکایی، بهترین فرصت بود.

میماند چه؟ اینکه اعتراضات داخلی هر چه گسترده تر بشود و هر چه خشن تر، تا بتوان با کمک رساندن به آنها - به سبک سوریه فرضاً - اقتدار دولتی را ضعیف و در نهایت مختل کرد و مملکت را از هم

پاشاند. از اینجا، گفتار فدرالی که شورا عرضه میکند، میتواند مؤثر بیافتد و جنگ داخلی را - اگر اوضاع مساعد بود - تا حد فروپاشی ایران پیش ببرد.

امکان پیش رفتن سناریو کم است، ولی چه کم باشد و چه زیاد، چلبی برای خدمت آماده است. میگویند در این دنیا روی کسی نمیتوان حساب کرد، ولی گویی روی ناکسان میتوان! دنیای عجیبی است!

رامین کامران

۳۰ نوامبر ۲۰۱۹، ۹ آذر ۱۳۹۸

برگرفته از سایت iranliberal.com

رویای حاکمیت مذهبی ایران برای ورود به زمین بازی بزرگان

جواد قاسم آبادی

چهل و یکسال از انقلاب بهمن ماه می گذرد. حاکمیت مذهبی ایران برغم همه ادعاهای استکبار ستیز، از پایان جنگ با عراق، بی وقفه در استحکام حاکمیت سرمایه و احیای دوران طلایی سرمایه‌داری وابسته شاهنشاهی تلاش کرده است.

یکی از موانع کلان در احیای سرمایه‌داری وابسته، نظام پولی-مالی منتج از انقلاب و سالهای آغاز مصادره قدرت بوسیله حاکمیت مذهبی ایران است. در طول این سالها تمامی نهادهای امپریالیستی از قبیل بانک جهانی پول و سازمان تجارت جهانی و صندوق بین المللی پول و دیگر نهادهای امپریالیستی خواهان حذف سوبسیدها و بقولی عادی شدن اوضاع اقتصادی و سیاسی ایران بوده اند و هستند.

حاکمیت مذهبی ایران نیز برغم اشعار و شعارهای گوش‌خراش برای حفظ نیروهای خود و جذب حمایت فرودستان مسلمان دیگر کشورهای جهان، در داخل کشور دست چپاول نهادهای سرمایه‌داری را بازگذاشته است.

عدم اجرای قانون باعث شده است تا سرمایه‌های «اسلامی» بنیادها و سپاه در سراسر ایران جولان دهند و با حمایت نیروهای سرکوب، آنچنان تسمه از گرده فاقدان سرمایه بکشد که اوضاع ناهنجار اقتصادی کنونی را ببار آورد و حتی بضرر اخراج و دستگیری و شکنجه و گلوله و اعدام، حاکمیت اسلامی مدعی نمایندگی مستضعفان، از فقر اکثریت و رفاه اقلیتی ناچیز، با گلوله پاسداری کند. امروز بچشم می بینم که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، دیگر فقط پاسدار سرمایه در ایران نیست بلکه خود به کلان سرمایه‌دار تبدیل شده است!

سرمایه‌های مالی و نظامی در ایران آنچنان در یکدیگر ادغام شده اند که تفکیک آنها از یکدیگر ناممکن است. تولید در ایران روز به روز در حال کاهش است و واردات نیازهای اولیه همچنان رو به فزونی است. اگر چه تحریم‌ها این روند وابستگی مالی و اقتصادی به کشورهای امپریالیستی را بالاجبار کاهش داده است ولی با رفع تحریم‌ها که با خوشترقی‌های حاکمیت اسلامی در مقابل امپریالیسم جهانی در چشم انداز است، سرعت بیشتری خواهد یافت چه سرمایه‌داری ایران بدنبال سود بدون زحمت و بدون ریسک است و برای کسب چنین سودی چه بهتر از فروش نفت و گاز و دیگر منابع ملی و خرید مایحتاج از چین و ماچین‌های امپریالیستی؟

اما آنچه باعث درد دل و نوشتن این دردنامه شده است، تهاجم ناگهانی و بدون اعلام قبلی سران حاکمیت به مردم در بدترین شرایط زیست است. مردمی که در اثر تحریم‌ها سنگ به شکم‌های خود می بندند، ناگهان در روزی «سعید» باخبر افزایش سه صد درصدی قیمت سوخت روبرو می شوند!

توده‌های مردم که چهل و یک سال جنگ و گریز با حاکمیت اپارتاید جنسی در ایران را تجربه کرده‌اند، بخوبی می دانند که افزایش قیمت هر کالای اساسی بر قیمت دیگر کالاها اثر افزایش‌دهنده دارد و از عواقب این تصمیم ناگهانی خیلی خوب باخبرند. این آگاهی به توطیه سران سه قوه و عواقب آن، چنان روان گرسنگان را می‌آزارد که به خیابان‌ها می آیند و تمامی مظاهر این حکومت آزار و تبعیض ضدانسانی را به آتش می کشند.

کارشناسان سرمایه که بخوبی از خشم مردم در حذف سوبسیدها باخبرند، با آمادگی کامل و با گلوله از معترضین استقبال می کنند. این همه نشان می دهد که این لحظه بدقت از طرف سران رژیم انتخاب شده است. انتخاب این لحظه از یک سو به مانورهای نظامی-انتظامی هفته‌های گذشته در داخل کشور و آمادگی نظامی کسب شده و از یک سو رفتاری‌های کشورهای امپریالیستی از جمله چین در هنگ کنگ و بریتانیا در خروج بریتانیا از اروپا و استیضاح رییس جمهور آمریکا

و برهم خوردن نظم کشورهای آمریکای جنوبی و به خیابان آمدن مردم در کشورهای همسایه مربوط می شود.

بواقع در چنین شرایطی ست که دولت‌های امپریالیستی از برداشتن سوبسیدها حمایت می کنند و مردم دنیا در مورد کشتار مردم بیگناه و معترض به تهاجم ناگهانی رژیم، عکس‌العمل درخور نمی توانند نشان دهند. آنچه در ده روز گذشته بر بیش از ۲۰ میلیون خانوار زیر خط فقر گذشت، حاکی از آن است که سران حاکمیت از این جنگ ناگهانی، که خود تاریخ آنرا رقم زدند، پیروز بیرون آمده اند. پیروزی به قیمت بر زمین ریختن خون صدها بیگناه!

و اما این آغاز ماجراست. آغاز ماجرای که خود آغاز کرده اند. آغاز آگاهی توده‌های مردم به سببیت و عزم جزم حاکمیت در دفاع از ربا و ترویج ربا. کم نبودند کسانی که گول شعارهای دهن پرکن حاکمیت در مبارزه با استکبار را می خوردند و کم نبودند کسانی که از سیاست‌های میانه بازانه حاکمیت در برخورد با مفساد، جوانه‌های امید در دلشان سبز شده بود، این فریب خوردگان که برای حفظ اسلام و ایران به جنگ حتی با الدواعش می رفتند، به آنی فهمیدند که شعارهای حاکمیت دروغی بیش نیستند و حاکمیت ایران هیچ سرسازشی با مردم ایران ندارد و هر آنکس که با حاکمیت مذهبی ایران نباشد، محارب است و خونش حلال!

اما چه عاملی باعث شده است که حکومت مذهبی ایران این چنین شداد و غلاظ به دفاع از دولت ۱۲م و سرکوب بیرحمانه مردم معترض بپردازد؟ به باور من مشکل اصلی امروز حاکمیت مذهبی ایران، درونی و در بالای جامعه است. قرن هاست که اسلام ربح و ربا را حرام اعلام کرده و حتی برخی از سران و نظریه‌پردازان اسلامی ربا را حرام اندر حرام می‌دانند. بعبارتی حرامی که هرگز و در هیچ شرایطی، حلال نخواهد شد! حاکمیت مذهبی ایران در این لحظه تصمیم خود را گرفت که این تضاد تاریخی را حل کند و با جراحی به قیمت خون مردم گرسنه، تقدس سرمایه را برای همیشه تثبیت کند و آب پاکی بر توهمات توده‌ها در ضداستکبار بودن خود ریزد.

حل این تضاد باعث می شود که حاکمیت مذهبی ایران یک به یک دست از ادعاهای دوران انقلاب بکشد تا همانطور که «دنیای آزاد» (بخوانید امپریالیسم جهانی) می خواهد، تبدیل به یک دولت عادی شود. دولت عادی که قوانین پولی و مالی و تجاری امپریالیستی را هم به رسمیت شناسد و هم به این قوانین گردن نهد و در مقابل این حاکمیت «الهی» از طرف امپریالیسم برسمیت شناخته شود!

تحقق این رویا اگرچه ناممکن نیست اما مشکلات عدیده‌ای در مقابل حاکمیت مذهبی ایران قرار می دهد. اهم این مشکلات تعیین تکلیف

مالکیت اموال عمومی ست. روند غالب دولت های ایران سرباززدن از فهم مالکیت عمومی و بعبارتی ملی و کوشش در احیای مالکیت خصوصی و حتی فروش اموال عمومی (بیت المال) به نورچشمی‌ها به بهای نازل بوده است. با حذف سوبسیدها و کسب حمایت سرمایه‌های جهانی بی تردید این روند در ایران سرعت خواهد گرفت و تقسیم ثروت در سراسر ایران از این هم ناعادلانه تر خواهد شد.

تقسیم ناعادلانه ثروت گسترده‌تر و سراسری خواهد شد و جمعیت کثیر حاشیه شهرهای بزرگ به شرایط زیست حومه های سایوپولوی دهه ۶۰ میلادی در برزیل دچار خواهند شد. تهران بزرگ روزبه‌روز بزرگتر و حومه های کلانشهرها بویژه تهران، روزبه‌روز پرجمعیت‌تر و فقیرتر خواهند شد.

بواقع اگر حاکمیت مذهبی ایران در میان مدت نتواند این روند گسترش و تعمیق فقر و فلاکت را دگرگون کند، موج انسانی عظیمی از جنوب شهر تهران بحرکت درخواهد آمد و تا سینه‌کش البرز بالا خواهد رفت و در بازگشت خود، همچون سونامی، هر چه هست را با خود به پایین خواهد کشید.

حاکمیت مذهبی ایران با تهاجم ناگهانی به سوبسید سوخت و کشتار کور معترضان، به مردم سراسر ایران نشان داد که پس از چهار دهه، کماکان هیچ درسی از کشتار جمعی زندانیان سیاسی و عقیدتی در تابستان ۱۳۶۷ نگرفته است و برای حفظ حاکمیت خود از هیچ جنایتی فروگذار نخواهد کرد.

مردم بی‌دفاع که عزیزان خود را در طول این ۴۱ سال از دست داده‌اند، با آگاهی روزافزون از عدم تغییر جوهر حاکمیت مذهبی ایران و سببیت ناشی از لزوم حفظ حاکمیت به هرشکل، در آینده حساب شده تر، متشکل تر، بی‌سروصدا تر و هدفمندتر به میدان خواهند آمد و مردم کلانشهر تهران در یک تهاجم آرام از جنوبی ترین منطقه تهران، نیروهای نظامی و انتظامی را نخست وادار به عقب‌نشینی به ارتفاعات البرز و سپس خلع سلاح خواهند کرد.

این روند در صورت عقب نشینی حاکمیت ناگزیر نیست اما در صورتی که عقب‌نشینی حاکمیت بغوریت صورت نگیرد، مسولیت آینده سیاه و خون‌هایی که بر زمین ریخته خواهد شد، خانه‌هایی که بی سرپرست خواهند شد و معلولینی که از کار و زندگی طبیعی تمام عمر بازخواهند ماند، بر عهده چه کسی بجز سران حاکمیت مذهبی ایران خواهد بود؟

جواد قاسم آبادی

آبان‌ماه ۱۳۹۸، در تبعید

مسئولیت ما و این همه خبر!

حماد شیبانی

این روزها همزمان با اعتراضات گسترده مردم، فیلمهای متعددی در رابطه با آتش زدن و تخریب مراکز مختلف حکومتی و بانکها، پمپ بنزینها، فروشگاهها و حتی خودروهای شخصی مردم عادی، در سطح وسیعی منتشر شده است.



تاکنون هیچ گروه یا شخصی از میان شرکت کنندگان در درگیریهای اخیر ایران مسئولیت این وقایع را برعهده نگرفته است. تنها در یک مورد آنهم به دلیل حضور دزدان نیروهای امنیتی در پوشش اورژانس و با استفاده از یک یا چند آمبولانس برای دستگیر کردن معترضین بویژه زخمیها از سوی مردم شناسائی شده و به آتش کشیده شده است.

برعکس در مواردی دیده و گزارش شده که گروههایی پرشمار از عناصر کاملاً مجهز به وسایل تخریب با صورتهای پوشیده و لباسهای متحدالشکل و رزمی با اتومبیل یا سوار بر موتورهای همشکل، ناگهان در یک محل ظاهر می شوند و بصورت کماندوئی "عملیات تخریبی" انجام می دهند و ناپدید می شوند. رژیم و باندهای رسمی و غیررسمی آن (بسیج و پاسداران) و سازمانهای امنیتی دولتی در ایجاد اقدامات تشنج آفرین حتی در ایجاد آشوبهای خیابانی و نفوذ در تظاهرات اعتراضی مردم و شورشهای برحق آنان، ید طولائی دارد. دستگاه سرکوب در جلوگیری از تعمیق جنبشهای مدنی و مطالباتی و صنفی جامعه و راندن موج ستمدیدگان بسوی اقدامات کور به منظور تسهیل سرکوب و توجیه سیاستهای قهرآمیز خود مهارت دارد. دستگیریهای خشونتبار و اعدامهای گروهی (در چارچوب شوک درمانی و استفاده از تجربی مشترک هم جناحهای حکومتی، درج مطالب فرمایشی و تحریفی در رسانه های

زرد داخلی و خارجی مشاطه گر) از مهارت‌های دیگر این حکومت است.

امروزه خیابان‌های شهرهای ایران آبستن خیزشها و اعتراض‌های جدید است. انبوه میلیونی شهروندان اعم از کارگران، زنان، جوانان، خیل عظیم بیکاران، بازنشستگان، کشاورزان، دانشجویان، معلمان و استادان، نویسندگان، هنرمندان و روزنامه نگاران، و سایر گروه‌های اجتماعی به شمول ملیت‌های مختلف و باورمندان به مذاهب و اندیشه‌های غیرحکومتی، از زندگی تحت سلطه این حاکمیت به تنگ آمده‌اند. مردم ایران همچنان در مقابل چرخه خشونت حکومتی مقاومت می‌کنند و شرایط سریعتر از گذشته به موقعیت انقلاب ناگزیر نزدیک می‌شود.

حکومت نیز غرق در فساد و ناکارائی، ناتوان از ادامه اقتدار جهنمی و دستخوش بحران‌های بنیادی، به بن بست رسیده است.

حکومت اسلامی یگانه خالق آشوب در کشور ما و نیز در منطقه است، این حکومت در پادگانها و پایگاه‌های نظامی و شبه نظامی، مزدوران وابسته به خود و نیروهای خارجی مثل حزب الله و حشد شعبی، فاطمیون پاکستان و حوثی‌های یمن، شیعیان ولای عربستان سعودی و بحرین، و حتی گروه‌های سنی شبه القاعده و طالبان، و افراط گرایان کشورهای آفریقایی را زیر نظر کارشناسان حرفه‌ای که در خدمت دارد، آموزش می‌دهد و از آنها برای نفوذ در "شورشها" و ایجاد بلوا و سرکوب‌خشن استفاده می‌کند.

شواهد قانع‌کننده و غیرقابل انکاری وجود دارد که می‌تواند در هر دادگاه مستقل رسمی و مردمی، بویژه در سطح بین‌المللی ارائه شود. گروه‌های مخالف رژیم ایران باید فکر برپائی کمپین‌های محلی و بین‌المللی و تلاش برای تشکیل نهادهای مستقل کشف حقیقت باشند، به ویژه که رژیم از طریق مراجع قضایی و امنیتی خود به دروغ ادعا می‌کند که در جریان اعتراضات کسانی را به هنگام آتش زدن مراکز دولتی و در حین انجام "عملیات تخریبی" و ارتکاب "جرم" همراه با ابزارهای لازم، دستگیر کرده است و به زودی به مجازات سخت خواهد رساند. یک مقام قضایی هم ادعا کرده است که آنها به جرم خود "اعتراف کرده‌اند".

درست در چنین شرایطی است که دیدبانی هشیارانه و مسئولانه با رویدادهای مردمی و نقشه‌های حاکمیت ضرورت دارد. مبارزه با نشر اخبار جعلی (فیک نیوز) و خبرسازیهایی حتی در قالب ظاهری دفاع کلی از جنبش بویژه در رسانه‌های اپوزیسیون حکومت (با هر درجه از خلوص

... () ... (!)

... «

پایان نقل قول. انشای این چند پاراگراف و کلماتی که در تدوین این ادعای نامہ بکار برده شده است را لطفاً به دقت بخوانید. راستگی است. مخاطب نهائی این نوشته کی و کجاست؟!

خطر بسیار جدی است. رژیم در تدارک کشتار گستردہ جدیدی بویژه در حق دستگیرشدگان است. عاملان و آمران سرکوب و کشتار مردم که از هیبت امواج کوبندہ اعتراضات مردمی سرگیجه گرفته اند در نهایت دستپاچگی از خیزش کنونی به عنوان "جنگ بزرگ جهانی" یاد می کنند و آنرا به خارج از کشور، طرفداران نظام پیشین یا مجاهدین و "فروغ جاویدان" نسبت داده و خشونت جهنمی خود را تحت عنوان "مرصاد 2" به رخ معترضان می کشند.

مردم و نیروهای آزادیخواه و نیز افکار عمومی بین المللی فراموش نکرده اند که در حکومت فعلی ایران، با دست زدن به کشتارها و اقدامات فاشیستی و سرکوبگرانه، از همان نخستین ماههای به قدرت رسیدنش چه آشوبهائی را در مناطق مختلف کشور که نوع دیگری از زندگی و حکومت را می خواستند برپا کرد. داستان توطئه ها علیه شوراهای مردمی در سنندج کردستان و گنبد ترکمن صحرا، تبریز آذربایجان، محمدرخ خوزستان و... فراموش نمی کنند. مردم نمونہ هولناک پوشیده

نگه داشته شد. قتل عام زندانیان سیاسی در سال 67 را فراموش نکرده اند و این را هم که چگونه از طریق قطع کامل ملاقات زندانیان با خارج از زندان و قرار دادن مردم ایران در بیخبری از فرزندان خود، طی نزدیک به سه ماه هزاران تن از شریف ترین فرزندان سرزمین ما را به جوخه اعدام سپرد.

کیست که فراموش کند، در سال 88 چه بر سر مردم آمد. جرم میلیونها معترضی که در مسالمت جویانه ترین شکل ممکن، مطالبه آرای دزدیده شد. خود در انتخابات کذائی آن سال را در خیابانها فریاد می زدند و سرکوب شدند، چه بود.

شواهدی بسیار از موارد تاریخی دست داشتن حکومت در ایجاد آشوب و نسبت دادن آن به مردم وجود دارد. اکنون این راز توسط برخی از ارگانهای دولتی و در جریان تصفیه حسابهای جناحی خود برملا شده است. (*) این رازها همچنین براساس اعترافات برخی از دست اندرکاران سابق که یا خود حکومت را ترک کرده اند و یا به دلایل مختلف از حاکمیت به بیرون پرتاب شده اند، روشن شده است، شهادتهایی که در دفاتر نهادهای مختلف حقوق بشری و دادگاههای رسیدگی به اعمال جمهوری اسلامی ثبت شده است.

اما اگر مثلاً فرض کنیم شخصی عصبانی یا کسی از بین مردم از این نوع اعمال خودجوش انگیزه می گیرد، فکر می کنم که سؤال از این طریق و توجیه اخلاقی برای فقدان "شواهد" عینی، و بخصوص وقتی که قاتلان مردم در مقام قوه قضاییه دست اندر کار بازتولید مدارکی برای توجیه جنایات خود هستند، (هیجانی شدن) و دامن زدن به (فیک نیوز)، نه فقط به نفع جنبش نیست، بلکه سخت علیه آن است. مسئولیت اداره کنندگان یک نشریه اپوزیسیون وقتی گزارش وقایع را می خوانند و تحلیل ارائه می دهند و بر اساس این "گزارشات" و "شاهدعینی"ها و "شهروند خبرنگار"ها و "ارتباط ویژه"ها، رهنمود می دهند کجا رفته است.

درست است که ما تبعیدیان و مهاجران، به خاطر آنچه در خانه اتفاق می افتد حالتی نگران و عصبی داریم، اما، تجربه و دانشمان کجاست؟

من که این کلمات را می نویسم می گویم بله، انبوه مردم ما، کسانی که سفره های خالی خود را در خیابانهای کرج، مریوان، تهران، شیراز، آذربایجان، لرستان، کردستان و خوزستان به عنوان یک اقدام اعتراضی پهن می کنند، چندین دهه است که می دانند و هر روز

با گوشت و پوست خود لمس می کنند که چگونه رژیم اقتدارگرای اسلامی نمایند. منافع تعداد محدودی از باندهای غارتگر جامعه است. آنها شنیده اند و درک می کنند که بیش از هفتاد درصد از سپرده های بانکی متعلق به تنها یک درصد از جامعه است، گردش نقدینه و پول انحصاراً در اختیار بخش ناچیزی از افراد جامعه قرار دارد. شرکتهای مضاربه ای و رباخواری اسلامی، خانه خرابشان کرده و به ورطه "مال باختگی" پرتابشان کرده است. آنها می دانند که این همه معنای ساده ای دارد. وحشیگری کامل و خشونت سازمان یافتگی حکومت اسلامی مدافع سرمایه داری.

امروز همه به این نتیجه رسیده اند که برای رهائی از این بردگی، باید این نظام ناپدید شود. البته مردم ستم دیده اما آگاه، وقتی مطالب حقوق خود می کنند و برای باز پس گرفتنش بپا می خیزند عزم آن دارند که رژیم را سرنگون کنند. چهل سال است در برابر سرکوب، هم التماس می کنند و هم مقاومت. اما نه التماسشان بجائی می رسد و نه مقاومتشان با دستهای خالی ثمری می دهد. پس حتی اگر مردم روزی - که بدلیل رفتار این رژیم - دیر نیست، خود را سازماندهی کنند و به دفاع مسلحانه برخیزند، بدون شک حق دارند که بخواهند دستگاه سرکوب را درهم بشکنند.

حکومت اسلامی ایران، هم در بازار کار و هم در بازارهای مالی و اینروزها بیش از پیش در خیابانهای زندان بزرگی بنام ایران، مردمان را بگونه ای وحشیانه اسیر تحریم خارجی از یکسو و از دیگرسو زیر سرنیزه و سلطه نظامی که بنام دولت، قانون جنگل جاری کرده و بشکل انحصاری، قوه قهریه را قبضه کرده است قرار دارد. مردم این کشور غارت شده که زنجیر ارتجاع، استعمار و استبداد و استثمار، بر دست و پایش بسته شده است، حق رهائی دارند و تحقق این حق جز با برهم زدن این معادل نا عادلانه به دست نخواهد آمد.

بله، این یک جنگ طبقاتی است. انقلاب است

و "وای برملتتی که انقلابی را شروع کند و آنرا به پایان نرساند".

مهدی محمودیان، روزنامه نگار در تویتر خود به نقل از یک شاهد عینی نوشت: "یک نفر باصورت پوشیده جسمی آتش را به داخل داروخانه‌ای واقع در شهر قدس می‌اندازد، مردم او را گرفته و داخل یک بنگاه املاک می‌برند. او یکی از اعضای ارشد یکی از نهادهای شبه نظامی محله بوده است. امروز او آزاد است و تقریباً همه کسانی که در آن بنگاه او رادیده و شناخته‌اند از دسترس خارج‌اند."

[mehdi mahmoudian](#)

[MahmoudianMe@](#)

یک نفر باصورت پوشیده جسمی آتش را به داخل داروخانه‌ای واقع در شهر قدس می‌اندازد، مردم او را گرفته و داخل یک بنگاه املاک می‌برند. او یکی از اعضای ارشد یکی از نهادهای شبه نظامی محله بوده است. امروز او آزاد است و تقریباً همه کسانی که در آن بنگاه او رادیده و شناخته‌اند از دسترس خارج‌اند

[۷'۸۱۴](#)

[۱۳۹۸ - ۱۱:۴۵ - ۵ آذر](#)

آماج و هدف. دوگانگی ذاتی مبارز سیاسی

رامین کامران

۲۸ ژوئیه ۲۰۱۹

سخنرانی در گردهمایی جبهه جمهوری دوم، ۱۶ نوامبر ۲۰۱۹ در
پاریس



نقطه شروع مطلبی که می‌خواهم مطرح کنم، سخنی کوتاه از مصدق است که گذرا نقل شده و معمولاً توجه چندانی جلب نمی‌کند. در کشاکش مبارزات اول دهه چهل شمسی که جبهه ملی، با وجود هزار مشکل، میکوشید تا به صحنه سیاست بازگردد و عملاً هم از سوی همه، نه فقط صاحب اعتبار که تنها جایگزین پذیرفتنی برای دولتهای دست‌نشانده آمریکا، به حساب می‌آمد، مکاتبات با مصدق در جریان بود و در یکی از آنها مصدق خطاب به رهبران جبهه ملی دوم، می‌گوید که در آن زمان ما شعار ملی شدن نفت را در میان نهادیم، شما باید به فکر یافتن شعاری از همین دست باشید.

وقتی اول بار به این مطلب برخوردم، مایه تعجبم شد. چرا مصدق وجود چنین شعاری را لازم شمرده؟ مگر همان خواستاری اجرای قانون اساسی که جبهه ملی همیشه طالب آن بود کافی نبود؟ به هر صورت چه چیزی اساسی‌تر از خواستاری برقراری دموکراسی و آزادیهای سیاسی؟ میدانیم که جبهه ملی در نهایت از این حد فراتر نرفت و نتوانست در برابر برنامه اصلاحات اجتماعی شاه و انقلاب سفیدش، حرفی بیش از «اصلاحات آری، دیکتاتوری، نه!» در میان بیاورد و به هر صورت از میدان بیرون رانده شد و به دلایل مختلف که فقط مربوط به ناتوانی خودش نبود، نتوانست - چنانکه امید میرفت - عرض اندامی بکند.

مطالبی که می‌خواهم امروز به شما عرضه بکنم، در حقیقت کوششی است در کاویدن آن اشاره مصدق. دیدن اینکه معنایش چه بود، در آن زمان چرا به کار بسته نشد و در دور ما، چگونه میتوان به کارش بست. تصور میکنم این کار، در درجه اول، مستلزم انداختن نگاهی به نفس مبارزه سیاسی است.

مبارزه ای دو وجهه

مبارزه سیاسی دو وجه مثبت و منفی دارد که لازم و ملزوم هم است. ما معمولاً به وجه مثبت کار بیشتر توجه میکنیم: به آنچه که هدف می‌شمریم، می‌خواهیم به دست بیاوریم، به آنچه که می‌خواهیم بسازیم. منطقی هم هست که چنین باشد، هدف غایی، همین بنا کردن چیزی، ایجاد وضعیتی است که مطلوب ماست و حاضریم در راهش کوشش و حتی فداکاری کنیم. صرف تخریب که نمیتواند هدف غایی سیاست باشد.

وجه دوم کار که منفی است، از بابت منطقی در ردیف دوم قرار می‌گیرد

ولی از بابت زمانی مقدم است، کمتر مورد توجه ما واقع میشود. این یکی متوجه به حذف موانعی است که میخواهیم از سر راه برداریم، به عبارتی تخریبی است. کاربرد کلمه «هدف» که گاه در مورد این موانع هم انجام میپذیرد، موجد نوعی ابهام میگردد. تصور میکنم که در این مورد بهتر است از کلمه «آماج» استفاده کنیم که معنای محدود و دقیقی دارد. آماج صرفاً به هدفی اطلاق میشود که ضربه متوجه آن میگردد. به تصور من بهتر است که «هدف» را نگه داریم برای آنچه که میخواهیم بسازیم و از «آماج» برای آنچه که میخواهیم تخریب کنیم، استفاده نماییم.

موضوع اصلی سخنرانی من، پرداختن به اهمیت همین آماج است.

معین کردن آماج حمله، هم در تعریف استراتژی و هم تاکتیک ما، نقش تعیین کننده دارد. اگر فقط هدف را مد نظر داشته باشیم، در طرح استراتژی و بخصوص تاکتیک درست، در میمانیم. میتوان در انتخاب هدف نهایی که فرضاً میتواند، بازگشت آزادی یا برقراری دموکراسی باشد، به استفاده از مفاهیم کلی اکتفا کرد. ولی در تعریف موانع و بخصوص در آماج قرار دادن آنها، نمیتوان در این سطح ماند، آماج باید ملموس و در دسترس، یا به عبارت دقیقتر، در معرض ضربات مستقیم ما باشد. آماج، جایی بین ما و هدفمان قرار دارد و باید از میان برداشته شود. روشن است که اگر مانعی نباشد، مبارزه ای نیست. مبارزه - نه کوشش - در درجه اول محتاج آماج است.

نکته در این است که هر مانعی را هم نمیتوان آماج شمرد و کوشش در راه هر تغییری را مبارزه خواند. یکی دو مثال عرضه تان میکنم تا مقصودم روشن شود.

مثلاً ما گاه از مبارزه این و آن شخص با بیماری، مثلاً سرطان، سخن میگوییم. مقصود معمولاً این است که وی در پیگیری مداوم کوتاهی نکرده و بخصوص اینکه روحیه خود را از دست نداده و با اطلاع از بیماری سهمگینی که بدان گرفتار شده، خود را نباخته است. ولی آیا میتوان گفت که تومور سرطانی هم صاحب اراده است و میکوشد، به معنای انسانی کوشیدن که تعیین آزادانه هدف و سعی در راه رسیدن بدان است، بر بیمار غالب بیاید؟ تصور نمیکنم.

برویم سراغ مثالی دیگر. ما فرضاً از مبارزه با بیسوادی صحبت میکنیم، عبارت بسیار رایج است. در اینجا ما از یک وضعیت اجتماعی صحبت میکنیم که مطلوبش نمی شماریم و قصد تغییر آنرا داریم. چنین

وضعیتی برآمده از کنشهای بیشمار است که الزاماً معطوف به ترویج بیسوادی نبوده. ولی ما باز هم از مبارزه صحبت میکنیم، بدون اینکه بتوانیم پیدایش وضعیت موجود را به مرجع و ارادۀ معینی نسبت بدهیم.

مبارزه با موانع طبیعی معنی ندارد و مبارزه با آن پدیده های اجتماعی که برآیند اعمال متنوع و پیگیر اهداف غیرمشابه است، فقط در صورتی معنی پیدا میکند که بتوانیم مدافعانی صاحب اراده و قدرت برای آنها پیدا کنیم تا آماج حملۀ ما شوند. مبارزۀ سیاسی بدون «حریف» ممکن نیست، اوست که میتواند آماج مبارزه قرار بگیرد. مسئله به اندازه ای مهم و لازم است که برخی، در جایی که نمیتوان ارادۀ واحدی هم پیدا کرد و در برابرش موضع گرفت، آنرا از پیش خود اختراع میکنند تا مبارزه شان معنایی پیدا کند. مبارزۀ سیاسی بر سر قدرت است، به وسیلۀ قدرت. ولی نه با هر قدرتی، با قدرتی که اراده ای پشتش باشد. مبارزه معطوف است به شکست دادن این اراده.

نمونه ها

حال ببینیم که این ترتیب تقدم بین آماج و هدف، چگونه در تاریخ معاصر ما عمل کرده، چند مورد مثال بیاوریم که برای همه آشناست. ولی قبل از پرداختن به آنها، یادآوری بکنم که روایت تاریخی معمولاً هدف را در مرکز توجه قرار میدهد و گاه چنان سامان میگیرد که گویی این هدف از اول روشن و معین بوده و همۀ بازیگران صحنه با آگاهی کامل در جهت تحقق آن و یا خلاف این جهت عمل کرده اند. نباید از یاد برد که آنچه وقایع تاریخی مینامیم، تفاوتی با همین وقایعی که در حیات روزمره شاهدشان هستیم، ندارد و آنچه هم که تاریخ مینامند، به همین اندازه در هم و بر هم است که وقایعی که در اطراف ما میگذرد. روایتهای تاریخی که از دل هرج و مرج، گفتاری منظم بیرون میکشد، معمولاً آماج را نیز تحت الشعاع هدف قرار میدهد. کار از بابت منطقی پذیرفته است، چون اصل، هدف است و هر چه انجام شده، در راه رسیدن به آن انجام گرفته است، نقطۀ نهایی پرسپکتیو برای نظم بخشیدن به گفتار، آنجاست. ولی از یک جهت قابل ایراد است: اینکه اهمیتی را که آماج در هر قدم از واقعه داشته و اینرا که بسا اوقات، بسیار بیشتر از هدف غایی، مورد توجه مردم بوده و به حرکتشان واداشته، از قلم میاندازد. همانطور که بازیگران کوچک، به رغم اهمیت موضعی شان، در سایۀ بازیگران بزرگ قرار میگیرند، آماج هم تحت الشعاع هدف واقع میشود.

از انقلاب مشروطیت شروع میکنم.

اول نکته ای که در مورد انقلاب مشروطیت باید در نظر داشت، این است که هدفش، هدف نهاییش، چنانکه در کتب تاریخ برای ما نقل شده است، از ابتدا معلوم و روشن نبود. اول خواست عدالتخانه در میان آمد، سپس تأسیس مجلس و در نهایت، مشروطیت. سیر انقلاب، هم سیر تعیین هدف نهایی بود و هم تعیین معنای کلمه مشروطیت که برای نامیدن آن به کار گرفته شد. انگیزه حرکت، خواستاری عدالت بود. کار از عدالت روزمره و رفتار حاکم وقت شروع شد، همان داستان چوب خوردن سید قندی، سپس، به صورتی بسیار منطقی، از مصداق عینی و ملموس عدالتی که پذیرفته نبود، رفت تا تعریف دوباره و نوین عدالت که مستلزم تعریف دوباره عدالت سیاسی بود و تغییر نظام کشورداری را از استبداد سنتی به حکومت پارلمانی لازم میآورد. این شکل جدید حکومت بود که مشروطیت نام گرفت. مورخان، چنانکه معمول است، دستاورد نهایی را هدف انقلاب شمردند و همین باعث شد تا برخی تصور کنند که همین هدف، از ابتدا و به صورتی که در نهایت تعریف شده، هدف انقلابیان بوده است.

در آن واقعه، نهادهای مسئول اجرای عدالت، آماج فشار سیاسی انقلابیان بود. از حاکم تهران شروع شد و به پادشاه وقت رسید. اینرا اضافه بکنم که پادشاه تنها نهاد قدرت در نظام قدیم نبود و تنها محل تمرکز قدرت هم نبود. زمینداران بزرگ، ایلات و روحانیان هم بودند که اعضای هر کدام در دعوا موضعی اتخاذ کردند. ولی هیچکدام اینها، آماج اصلی حمله آزادیخواهان نشدند. اعتراض به حکم حکومتی نقطه شروع کار بود و از آنجا که دستگاه حکومتی و پادشاه، ضامن اصلی اجرای عدالت بودند و مظهر اراده ای که وضعیت نامطلوب را سر پا نگاه داشته بود، آماج حمله شدند. در نهایت، ساختار اولی و حوزی قدرت دومی از نو تعریف گشت.

مورد دوم نهضت ملی شدن صنعت نفت است.

گاه ممکن است به نظر بیاید که هدف نهضت ملی شدن صنعت نفت، دوگانه بوده. از یک طرف ملی کردن نفت و کوتاه کردن دست خارجی، از سوی دیگر، مسئله تثبیت و اجرای برداشت لیبرال از قانون اساسی که تنها تفسیر معتبر آن متن بود و مترادف تحکیم دموکراسی پارلمانی، ولی این دو در امتداد یکدیگر بود. چون همانطور که خود مصدق هم بارها گفت، استقلال لازم آزادی بود و تا وقتی حاصل نمیشد، کوشش برای برقراری دموکراسی در ایران ناکام میماند. جنگی بود که نمیشد در یک

جبهه جنگید، هرچند میشد یکی را موقتاً بر دیگری مقدم داشت.

تصور میکنم که در میان این دو خواست که در امتداد هم قرار دارد، ملی شدن نفت، یعنی مبارزه با شرکت نفت، دولت انگلستان و عمال داخلی آنها را میتوان آماج مقدم حرکت مردمی شمرد و بسیج کنند. اصلی نیرو. طرحی که به نهایت برانگیزاننده بود و بسیار از سوی ملتی که از ابتدای قرن نوزدهم، توسط قدرتهای استعماری تحقیر شده بود، پذیرفته بود؛ میتوانست نیروی عظیم را به میدان بکشد و چنانکه دیدیم، کشید. متوجه شدن لب. مبارزه به سوی دربار و شاه که در آن زمان رمقی برای برقراری استبداد نداشت، در درجه اول به خاطر این واقع گشت که بر سر راه ملی شدن نفت قرار گرفته بودند. البته تحدید امکانات عمل اینها، به نوب. خود، لازم. برقراری دمکراسی بود و در دستور کار. ولی آن چیزی که باید در وهله اول نبود میشد، اسباب دخالت خارجی بود. هم هدف روشن بود و هم آماج و هر دو درست و کارآمد.

در سالهای چهل تا چهل و دو که سخن نقل شده از مصدق به آن بازمیگردد، داستان صورت دیگری گرفت.

همه میدانیم که جبه. ملی، هم به دلیل فشار بسیار زیاد حکومت و هم به دلیل مشکلات داخلی، نتوانست چنانکه باید، در میدان قدرتنمایی کند و منشأ اثر گردد. در مورد فشار بیرونی که مربوط است به دیکتاتوری و برای همه آشناست، سخنی نمیگویم، بخش داخلی را مد نظر دارم. به تصور من، مشکل اصلی جبه. ملی در این دوران، نداشتن آماج بود، همان چیزی که مصدق به لزوم یافتنش اشاره کرده بود و ملی کردن صنعت نفت را الگوی آن شمرده بود. این بود مقصود مصدق.

در آن شرایط، جبه. ملی کماکان طالب اجرای قانون اساسی بود که هدفی بود کلی و سابقه اش به نهضتهای مشروطیت و ملی، بازمیگشت. ولی برای اینکه آماجی به مردم عرضه بدارد و بتواند آنها را بسیج نماید و به حرکت وادارد، میباید سیر مخالفت را معطوف به دربار میکرد و ملت را به مبارزه با دیکتاتوری محمدرضا شاهی که ارتباطی به سالهای سی و سی و دو نداشت، فرامیخواند - راه دیگری نبود. ولی جبه. ملی این کار را نکرد و در ابتدای کار، توانی هم برای آن نداشت، البته روشن هم بود که حکومت شدید واکنش نشان خواهد داد. در آن زمان، جبه. ملی منتظر این بود که از طرف پادشاه به تشکیل دولت فراخوانده شود. کار البته به تکرار بازی دوران مصدق میمانست، ولی نه شاه آن شاه ده سال پیش بود و نه جبه. ملی اهرم

فشاری مانند خواست ملی کردن نفت، در دست داشت. نه مجلسی بود و نه مطبوعات آزادی و نه فرصتی برای گرد هم آوردن مردم. اسباب کار فراهم نبود و این انتظار، چنانکه میشد حدس زد، بی حاصل ماند. بخصوص که در این میان، امینی با تظاهر به اینکه قصد فرم دارد و با علم به اینکه نزد شاه، حتماً مقبولتر از جبهه ملی است، به میدان آمد تا نقش دولتی متفاوت و به ظاهر آزادیخواه را ایفا نماید که هیچکدام نبود - خاتمی دستگاه آریامهر.

در این دوران ضعف استبداد، خمینی هم که با انقلاب سفید مخالفت کرد و آماجی برای بسیج مردم بدانها عرضه نمود، شکست خورد. شکست خورد چون خواسته‌هایش برای مردم قابل قبول نبود و در بین گروه‌های سیاسی هم، خارج از حوزه اسلامگرایان، کسی را به سوی خود نکشید. ولی وی از فرصت دیگری که برای ایجاد تحرک و عرضه آماج جدیدی به مردم پیش آمد، یعنی مسئله کاپیتولاسیون در حق مستشاران آمریکایی، به درستی و با موقع شناسی استفاده کرد. متأسفانه، در اینجا هم جبهه ملی که بنیانگذارش اولین مقاله حقوقی به زبان فارسی را در باب این مسئله نگاشته بود و از مخالفان سرسخت این روش و طرفدار لغو آن بود، ساکت ماند. اینجا هم دلیل سکوت، بی شباهت به مورد مخالفت با شاه نبود. برخی از زعمای جبهه ملی و در رأس آنها اللهیار صالح، خواستار دوستی با آمریکا بودند و موضع بی طرفی مصدق را که آن زمان در قالب جنبش جهان سوم، در دنیا گسترده شده بود، عملاً رها کرده بودند. اعلامیه یکتنه و معروف صالح در قبول دکترین آیزنهاور که چند سال پیش از آن و در گیر و دار جنگ سرد منتشر شده بود، بسیار روشن بود. خلاصه اینکه جبهه ملی، در عمل به این فرصت که میتوانست در مردم حرکت ایجاد کند، بی اعتنایی کرد. در مقابل، خمینی که اصولاً با اساس ملی‌گرایان کاپیتولاسیون بیگانه بود، از موقعیت بهره‌گرفت و پرچم مخالفت با آنرا بلند کرد تا برای خود وجهه وطنخواهی دست و پا کند. داستان به بازداشت و تبعید او انجامید. آماجی که وی برگزیده بود، در آن زمان، فرصت جذب افکار عمومی را پیدا نکرد، ولی مخالفت با امپریالیسم آمریکا که از آبشخور به کودتای بیست و هشت مرداد سیراب میشد، آینده‌ای درخشان در پیش رو داشت و روز به روز بر فضای سیاست ایران، بیشتر مسلط گشت. به این ترتیب، موقعیت خمینی به عنوان مخالف شاه، از موضعی ضدآمریکایی و نه ضدتجدد، تثبیت شد و پای به بازگشتش به صحنه و در نهایت پیروزیش گشت.

شاید در نهایت بتوان گفت که آنچه جبهه ملی نداشت، قصد وارد شدن

در مبارزه ای بزرگ بود. در یک جا، نگرفتن موضع صریح و قاطع در برابر شاه و در جای دیگر، مماشات با آمریکا. خلاصه: اجتناب از دردرس و امید راهیابی به رأس قدرت، با نرمش و با نرماندن حریفان. اینطور بود که توصیه مصدق به کار بسته نشد و در هیچ بخش داستان، جبهه نتوانست آماجی در خور، به مردم ایران عرضه بدارد. شاید برخی بگویند که امکاناتش را نداشت. ولی اراده ای هم که در جهت فراهم آوردن امکانات عمل کند، از وی دیده نشد. باید گفت که پیشینۀ جبهه هم چنین اقتضاً نمینمود. وجه انقلابی عمل مصدق همیشه در سایۀ اتکای به قانون اساسی و پیشروی تدریجی به سوی هدف، قرار گرفته بود و به نوعی سرمشق پیروانش بود. ولی اینها فراموش کرده بودند که وی از مرجع قدرت نخست وزیری که به پشتیبانی ملت بر اریکۀ قدرت تکیه زده، چنین میکرد نه از موضع ضعف کسی که تازه میخواهد به سوی قدرت راه باز کند.

مورد آخر، انقلاب اسلامی است که از همه به ما نزدیکتر است و برایمان آشنا تر.

در این مورد هم جبهۀ ملی، علامت شروع حرکت را با نگارش نامه به شاه، داد. لحن نرم نامه، نباید ما را در اهمیت آن به شک بیاندازد. نکته در این بود که پس از شروع حرکت، خود جبهۀ ملی از آن عقب ماند. اینجا هم البته نباید عامل بیرونی را که دست و پای جبهه را بسته بود، از قلم انداخت. ولی حرکت، محتاج آماجی روشن و جذاب بود. باز هم نفس درخواست اجرای قانون اساسی که هدف اصلی بود، نمیتوانست به تنهایی کارساز باشد. خوب، چه آماجی میشد در آن زمان و در آن موقعیت سیاسی به مردم عرضه نمود و به حرکتشان واداشت؟ مثل سالهای چهل تا چهل و دو، دو راه موجود بود که البته میشد در کنار هم به کارشان گرفت، چون به هم وابسته بود: یکی شخص شاه و استبدادش و دیگری آمریکا و دخالتهايش در ایران. تفاوت در این بود که هر دو، از پانزده سال قبل، خیلی بیشتر مورد توجه واقع گشته بود و توان بسیجشان افزایش یافته بود. دست جبهۀ ملی در مورد اولی بسته بود و البته احساس بستگی به غرب دمکراتیک و دوری جستن از شوروی در دوران جنگ سرد نیز، به نوبۀ خود، نقش ایفا کرد. راه بیطرفی و گزینۀ جهان سومی کماکان جذاب نمینمود.

در این فرصت، باز هم خمینی، البته با تصحیح مسیر و کنار گذاشتن شعار ابتدای سالهای چهل، یعنی مخالفت با حق رأی زنان و اصلاحات ارضی که انجام شده بود و دیگر موضوعیت نداشت، هر دو آماج کارساز را از سوی خود پیش روی مخالفان نهاد و دوریش هم از ایران، به وی

فرصت داد تا هر دو را به صراحت به همگان عرضه کند و در نهایت، با گرفتن رهبری نبرد علیه این هر دو، پیروز شود تا برسد به هدف نهایی که برقراری حکومت اسلامی بود. البته اینرا هم اضافه کنم که هدف انقلاب که در عمل، در پشت این دو مانع قرار گرفته بود، به روشنی و به صورت یکسره، معلوم و معین نبود. اینرا البته خمینی که رهبری مبارزه را در دست گرفته بود، در عمل و با خدعه ای که خودش هم بدان اعتراف کرد، از میان راه و تحت عنوان مبهم جمهوری اسلامی، به حرکت انقلابی تحمیل نمود. پیروزی در تعیین و حذف موانع، پیروزی در مرحله نهایی و تعیین نظام جدید را نصیب وی ساخت. مبارزه، بدون هدف یا با نداشتن توافق بر سر آن، ممکن است، ولی بدون داشتن آماج و توافق بر سر آن، ممکن نیست.

برسیم به امروزمان

امروز هم شاهدیم که همه صحبت از هدف مشترک میکنند که ظاهراً قرار است برای همه، برقراری دموکراسی در ایران باشد. این همان هدف اصلی و غایی حرکتی است که باید ما را از شر نظام اسلامی خلاص کند. به عبارتی، برخلاف انقلاب اسلامی که به قول بسیاری، میدانستیم چه نمیخواهیم، ولی نمیدانستیم چه میخواهیم؛ این بار، میدانیم که چه میخواهیم، ولی نمیدانیم چه نمیخواهیم. مقصودم دو نظام سیاسی نیست که باید به یکدیگر جا بسپارند، این روشن است. هدف نهایی داریم، ولی آماجی که بتوانیم به مردم عرضه کنیم و کانون تمرکز نیروی تخریبگر آنها بکنیم، نداریم. لااقل به طوری که برای همه روشن باشد و قبول عام یافته باشد.

میخواهیم رژیم فعلی را از میان برداریم؟ بسیار خوب، ولی نظام سیاسی به خودی خود، گسترده تر و دوجوانب تر از آن است که بتوان خودش را در کل نشانه گرفت. نظام سیاسی نامطلوب، همینطوری و مستقیم و طور کلی و یکپارچه هدف قرار نمیگیرد. شاهدیم که به هزار جایش حمله میشود. ولی بخشی، زاویه ای از آن باید مورد حمله واقع گردد که محدود است و آسیب پذیر. باید دید کدام وجه آن است که میتواند بهترین آماج را به ما عرضه بدارد. یعنی روشن باشد، همه فهم باشد، آسیب پذیر باشد، حذفش کاری باشد. خلاصه اینکه بهترین نقطه برای تمرکز حمله، کدام است؟

امروز - مانند مواردی که شمردم - پیروزی ما در گروه عرضه کردن آماجی درست است به ملت ایران. ایرانیان، امروز میجوشند و دائم میپرسند که چه کنیم. باید به آنان پاسخی شایسته عرضه کرد. همینکه

رژیم را ساقط کنید کافی نیست. پاسخی دقیقتر از این لازم است، پاسخی که معلوم کند به کجا باید ضربه زد. باید یک نبرد بزرگ ملی به آنها عرضه کرد، چیزی که ابعادش به حرکت در آوردن ملتی را بطلبد.

آنچه بیشترین نیرو را بسیج میکند، نخواستن است، نه خواستن. قدرت را باید در شعار منفی جست که مردم را به هیجان میآورد و نیرو میزاید. نخواستن میتواند بدون خواستن عمل کند چنانکه در انقلاب اسلامی کرد، در جایی که هدف نهایی پشتش نهان شده بود. خواستنی که نخواستنی در پیش نداشته باشد، آنچنان برانگیزنده نیست. سخن شاید چندان مطبوع نباشد، ولی وجه منفی و تخریبی کار نیروی بیشتری میآفریند تا سازندگی. مانع را باید به مردم نشان داد تا از سر راه برش دارند. مبارزه، در درجه اول متوجه است به حذف موانع.

این آماج، اختلاط دین و سیاست است در ایران؛ اراده ای که حافظ آن است، از سوی اسلامگرایان و بخصوص از سوی روحانیت ابراز میگردد؛ قدرتی که به خدمت آن گرفته شده، قدرت دستگاه دولت است. این آماجی است در خور که میتواند به مبارزه سیاسی مجال بدهد و نیروی ملت را برای این کار بسیج نماید. این آماج به نهایت روشن و ملموس است و در معرض حمله. این اختلاط، همان چیز است که ما نمیخواهیم و باید به همین روشنی بیان کنیم: روحانیت را باید از سیاست بیرون راند. این وجه تخریبی کار ماست، هم راه رسیدن به هدف اصلی است و هم وسیله و واسطه رسیدن به آن.

لائسیته، بیان درست و دقیق و قاطع این خواست است. اگر میبینید برخی این اندازه از کلمه لائسیته احتراز میکنند و حتی میتوان گفت که از آن وحشت دارند، به این دلیل است که مخالفت و مبارزه با نظام فعلی را با بالاترین غلظت بیان مینمایند. اینها در حقیقت از مبارزه میترسند و از آن است که رو میتابند. اگر با حریف طرف نشوید، انتظار شکست خوردنش بیجاست.

اگر در این راه موفق نشویم، تمامی مساعیمان در راه تعیین هدف و تعریف استراتژی و... هم این داستانها، بی ثمر خواهد ماند. آنچه کلید پیروزی ماست، شعار لائسیته است. به کمک آن است که خواهیم توانست روحانیتی را که بر قدرت چنگ انداخته است، در کانون فشار مردمی قرار بدهیم و در نهایت از میدان بیرونش برانیم. نیروی ملت را که اول باید به تخریب آنچه که هست، گرفته شود تا نوبت ساختمان آنچه که نیست، برسد، به این ترتیب میتوان برانگیخت و مؤثر کرد.

دو وجه مبارزۂ سیاسی را که در ابتدا به آنها اشاره کردم، امروز به این شکل میتوان با هم جمع آورد و تصویر را کامل کرد. لنگ زدن مبارزه، تا به حال ما را از رسیدن به هدف باز داشته است. علاج این علت، با گزیدن و همه گیر کردن خواست لائیسیته ممکن خواهد شد.